



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۲

۱۸۲۶۵
۲۰۹۴۳۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	جواهر الاسلام
مؤلف	عبد اللطیف بخاری بجلیا ری
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۲۷۵
شماره ثبت کتاب	۲۰۹۴۳۰
جمهوری اسلامی ایران	

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۲۶۵

۱۸۲۶۵
۲۰۹۴۳۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	جواهر الاسلام
مؤلف	عبد اللطیف بخاری بجلیا ری
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۲۷۵
شماره ثبت کتاب	۲۰۹۴۳۰
جمهوری اسلامی ایران	

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۲۶۵

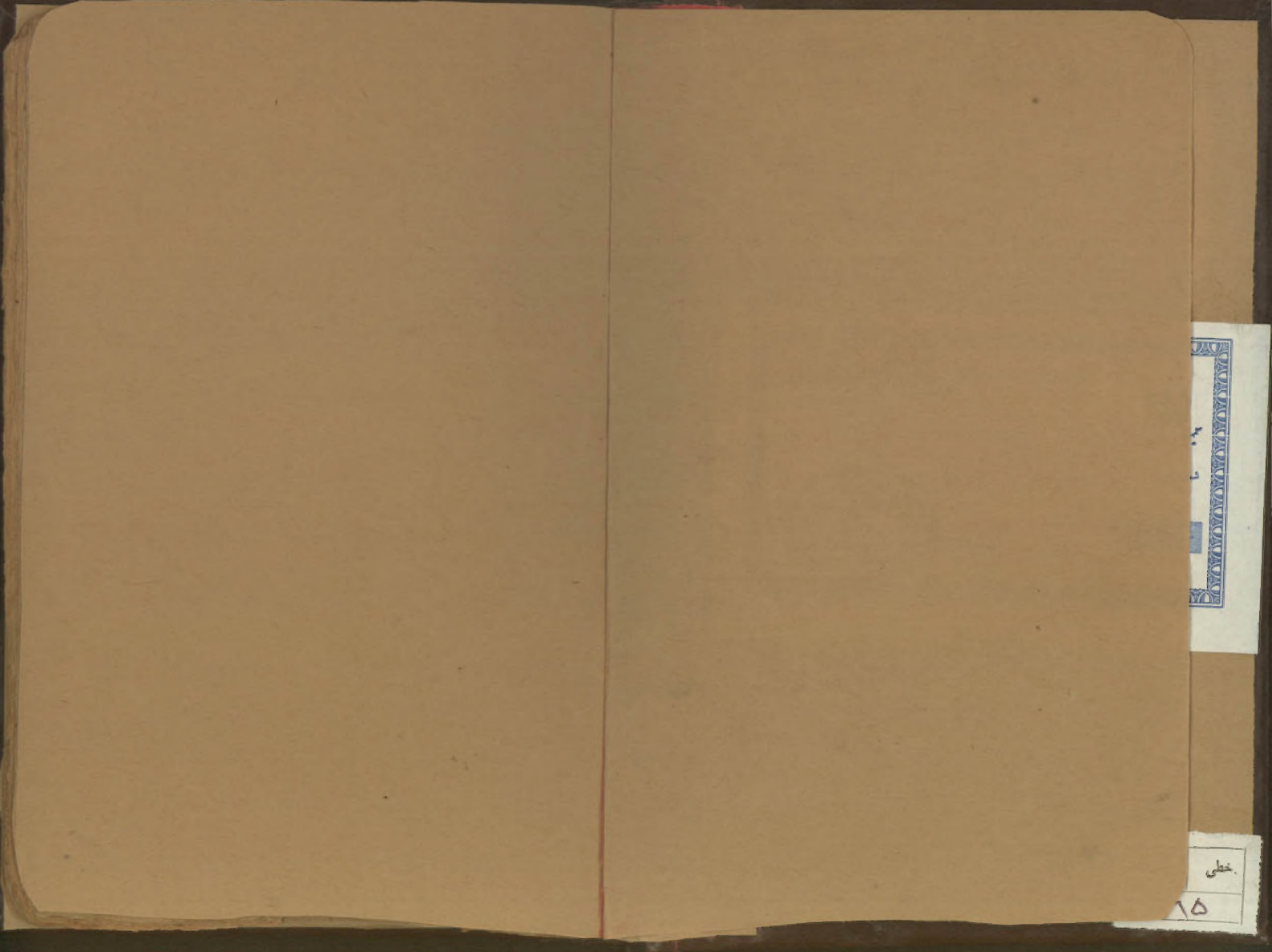
۱۸۲۶۵
۲۰۹۴۳



۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجموعه احمد رضا
مؤلف	عبدالله طیف نجاری
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۲۷۵
شماره ثبت کتاب	۲۰۹۴۳
جمهوری اسلامی ایران	

خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۸۲۶۵	



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر الطيب الطيبين الطيبين
الطاهرين الطيبين الطيبين الطيبين
الطاهرين الطيبين الطيبين الطيبين



خطی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام على رسول الله محمد و
آله الطيبين الطاهرين اما بعد فيكون بعد هذه الخيف **سيد عبد اللطيف**
چند كلمات مختار ابرار و قائل اسرار به التماس مريدان بر خودار
و ملائكت نيكو کاران از ادواب ظاهري و باطني حقيقيست و از خدا
وند ايد و التماس دارم له بايان را توفيق عمل اعطا نمايد و اين رساله
را **اجلاس اسلام** نام کرده الله تعالى قبول گردانيد بجز
مسيد البرار جليل مختار و آله الامجاد و اصحابه الاخير چونکه از هم
وصيت

خطی

۱۵

و صفت منقولات چونکه از کرم عجم توشن قصد عظیم اندیش عبادت
سید پرستش می رابعصیت می پردازند جزا هم الله تعالی فی الدارين
خیر **اول** در بیان تحصیل کردن علم ظاهري و مریض شدن
علم باطنی **باب دوم** در بیان صلوة مجازی و حقیقی و صوم مجازی
و حقیقی و حج مجازی و حقیقی **باب سوم** در بیان مذہب مجازی
و حقیقی **باب چهارم** در بیان صحبت و رزیدن و در فقر حقیقی و کوشیدن
و از مسافت باز ماندن **باب پنجم** در بیان عشق و فطیلت سالک
مجدوب بر مجذوب فقط و سخاوت کردن دل و جان در راه
و شناختن مشد و ولی کامل و گفته دي قبول و عمل کردن
و ارتباط با دوستن **باب ششم** در بیان بیعت کردن و موی
سختن و شجره و کلاه دادن و تدقین اسم ذات کردن
باب هفتم در بیان ذکر و فکر و مراقبه بودن و اربعین نشستن
و از خلق عزلت گرفتن **باب هشتم** در بیان سماع و رقص کردن
و ادب و کونین **باب نهم** تجرید و تفرید و توکل کردن و بیان
لینا از اطفال چشت قدس الله سره العزیز و ما توفیق الی الله
باب دهم در بیان تحصیل علم ظاهري و مریض شدن **بدانکه اسعد**

سلام جوهر
سلام
سیرم

الله تعالی فی الدارین که علم خواندن فرض است که **صلی**
الله علیه و سلم طالب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه یعنی طلب کردن
علم فرض است بر همه مسلمانان از مردان و زنان تا حقیقت کلام
الله و کلام رسول الله را بدانند و غرض از خلقت خود بفهمند و در
لغزش پائی نشوند و در قعر غوطه خورند یعنی محال و حرام و مباح
و سنت و فرض واجب و مستحب و نوافل همه را امتیاز کردن تواند
و مرتبه ولی و نبی باشد و اقوال و افعال شریعت را فوق کردن
معلوم کند و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم در باب علم بسیار
مبانی فرموده چنانچه حدیث نبی علیه السلام است **اطلبوا العلم ولو كان**
بالفقر یعنی طلب کنید علم شریعت را که شایسته علم طاعت
و حقیقت را اگر چه در ولایت چین یا صین باشد یعنی از خواندن
علم خود را معاف نداری هر چند که در ولایت شما نباشد و حیاتی
دیگر باشد **ای عزیز** البته باید آدی را که علم طلب کند و بخواند
تا خدا کی تعالی را و رسول خدا را بشناسد و بداند **ای عزیز**
علم عجب شئی شریف است چنانکه گفته اند العلم حسن و الجهل
قبیح **ای عزیز** آدی بی علم چیزی نیست بلکه از حلقه

بروان

حیوان نامطمع خارج است اگر چه بصورت آدمی است العرض
آدمی را لازم است که باره تحصیل علم در تنه است خصوصاً که
ساکت و حبست اقل مرتبه آنست که ضرری بخواندن و نوشتن
بداند و علم بصرف را فهم کردن تواند تا اصطلاحات صورتها
معلوم شود و امتیاز میان حالت رحمانی و شیطانی نماید بسیار
تحصیل علوم و دیگر ضایع کردن عمر است بلکه اصل کردن علم بسیار
غایت تکبر و جبر است **ای عزیز** بسیار علم هم بخوانی که ترا کمال حاصل
نرسد چنانکه اکثر مردم تمام عمر خود را در بی معاملات یعنی در علم ظاهری
که از هیچ بوی معرفت نمی بردند و محبت دلی ایجاب حاصل و درس
مانند سحاب و بوی راجع کردند و باج فرعون را بر سر نهادند و حیثیه
قاصی را پوشیدند و خود را طعن العلماء و ارباب البیاض می شمارند و چنانچه
چنین است که اینان خوانند یعنی عقل ندارند و لا یعقل اند که **قال**

است مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا
 ارث شئ متروك محاربه لا ويند و متروك النبي عليه السلام تفاسير
 و احاديث و روایات بود که در میان کاند و سیه آنرا می نویسند و با
 بحث میکنند بلکه ارث رسول الله علیه السلام محبت است و زیاده و زیاده
 و فکر او بود و ایمان ای طغیة الوصال با سید دل بزرگ رسم ذات حق سبحانه و تعالی
 لیسلا و نهان قیاما و قعودا و کلا و شربا و ناکا و لفظا تا بمرسته علم لدنی
 صلوه میدارد و حجابها از علم ماست تلاوت از نظر این حق تعالی
 بود پس این احوالها شرف غیر بعد از رسول علیه السلام را و یار بارگاه
 و معانتان حضرت پروردگار را و و جمل این حق تعالی است که همیشه
 در پستان دل به رسم ذات تکا و ایمان ای طغیة الوصال قیاما و قعودا
 بمرسته محبت حق تعالی باشند و روزگار کشف و کرامات سرانده باشد
 در عمل آنرا که **قال** قل انکم لله تحبون الله فاتبعونی
 یحبکم الله تا عشق بهانی در این ظاهر میگرد و در حقیقت

معانی

معانی تفاسیر و احادیث پس این ان الطهاره خود است و علم الیقین این ترا علین
 الیقین و حق الیقین شده است و بنی علیه السلام در این ان و ارث الدنیا و الدنیا
 باشد و علم را با نداشتن است که آنسانی را تغییر و حدیث پس این ان الطهاره خود است
 و علم الیقین این ترا علین الیقین و حق الیقین شده است و بنی علیه السلام در این
 این ان سینه آنسانی را تغییر و حدیث روایات چند یاد گرفته و زبان را بسته اند و انگاه
 در میان بحث و مجادله و غفله و مغافره اندامه و غفلت همین کاند و سیه ای برده اند و موسی
 خود را در میان غفله کرده اند و کسب علم و مجادله ندارند و مباحثه و مجادله در این ان فاضل
 است و در حق فاضل است ان از منزل علم تا لذت و دیگر منزلت که قال النبي صلی الله علیه و سلم
 العلم حجاب الکبر العلم مقبول العلم غیر مقبول العلم طاعة العلم معیة العلم نور العلم ناز و نای
 است یعنی میان این ان و میان حق همین علم حجاب گرفته است که معروف باز داشته
 است چه برنده بعضی خود منطبق و معانی و کلام و حل مشکلات است اینها بر خود حرف کرده اند
 و بعضی بعلم تغییر و احادیث روایات اصول و فقه و بعضی بعلم حکمت و نجوم و کسب و نواز و
 بعضی بعلم قافیه شعر و ابیات و مضامین و بعضی بعلم اسماء و کیمیا ازی و دعوت اسماء
 تمامی علم خود را گذرانیده و بر خود حریف و شتم بردند بکنه و الصلاح باطنی معرفت حق را بپوشانند
 و از زندانی دور مانده اند بشنو ای عالم دانا تو درین علم غروری نزدیک
 بمبودی ملک تو در وری تامل کنده الفت تو حید خداوند حق را نتوان یافت بدین
 کنز قدوری مالا و دارا بخوانی و نهایت منزل بر همین علم مدال یعنی از حاصل

۵۱۱

در کتب روایت وجود در دایره وقت انداز بشرط همراه قطع تا بجای برسد که انجمن است
 و از جهت گردن بوقلمون انداختن سزاوار است که بعد از تفصیل علم مریدان شود
 که او دست یابد و در راه حق توبه نماید و بطریق او در حق مقصود برای توکل نماید و هرگاه
 که توبه بجای آید از او توبه بدارد و اگر کسی از عذاب غیر شفاعت او حق تعالی بر تو غفلت نماید
 چنانکه فیقر در غفلت حضرت قطب قطب العالم خواهر قطب الدین دیوبندی او شیه و
 کین الباقی استی نوشته ویدیم چنین نوشته بودند که این شخص مرید خواهر عثمان ناردی بود
 او سبب حضرت بر سبب خواهر معین الدین حسن سجاری شیه ساکن بعد از عید کاه این
 شخص وفات یافت مردمان مبارزه او را بسته طرف صحران اوردند حضرت بر سبب
 خواهر معین الدین حسن سجاری شیه فرمودند که من داین مرد مرید خواهر عثمان ناردی
 هستم پس بر آنست که ما هم دنبال مبارزه او همراه مردم روان شویم تا داخل قواب
 شویم پس حضرت خواهر نیز دنبال مبارزه او را پی شد و فیقر قطب الدین او شیه
 چشمت نیز همراه بودند چون آن شخص در صحران رفتند و خلق بازگشتند حضرت
 بر سبب سبب نیز دیکر او را تا دیر ستاده بود و در اقبه شد اول رکن روی او زدند
 بعد از سبب رکن مبارک او سرخ شد و لفظ الحمد شد از زبان مبارک او برآمد
 و خوشحال شده روان شد و فیقر قطب الدین او شیه چشمت در تغیر رکن روی آن
 مبارک میبودیم حضرت بنبر سبب سوال کردیم که با حضرت این چه سبب بود که تعالی
 خلق بعد از وفات او بازگشتند و حضرت خود ستاده در اقبه شد اول رکن روی

بجای آوردند و بعد از آنکه سرخ گشت از زبان مبارک لفظ الحمد شد برآمد حضرت بر
 سبب سبب فرمودند چنین که بر آدم قطب الدین این شخص اوفی کردند و هم خلق بازگشتند
 بعد از این در صحران گذشت که این شخص ما هم مرید یک بر بودیم جز این کس را یک بریم که
 چه حالت برین میگذرد چون در اقبه شدیم چه بنیم که در ششمان عذاب برای این شخص
 نازل شده بود و در قبر او انداخته بودند که عذاب یکبند حضرت بر سبب سبب خواهر عثمان ناردی
 حاضر آمدند و مانع عذاب او شدند و فرمودند در ششمان او کشما بازگشتند بر کاه حق بر روی
 و عرض کنند که این شخص مرید خواهر عثمان ناردی است و از برای شفاعت مرید خود آمده
 است از عذاب این شخص منع میفرماید و ششمان بر حکم ایشان بر فتنه بعد از سبب
 برگشته اند و از در کاه حق چنین آوردند که بگویند خواهر عثمان ناردی که ای
 اگر مرید بودی تو بودی اما بر خلاف حکم تو بودی پس این کیس را چه شفاعت میکند حضرت عثمان
 ناردی گفت که یا الهی اگر چه بر خلاف حکم من بود اما خود را بسلسله من بسته بود و
 دست خود بر دست من نهاده و جواران شرم شفاعت میکند پس بعد از آن او را از
 در کاه حق انداخته و ششمان با شرم ما هم شرم خواهر عثمان ناردی بخشیدیم و ششمان از عذاب
 او بازماندند بعد از این بر آدم قطب الدین چون اول مرتبه که حکم بعد از این شخص بود
 رکن روی من زد و دست و چون حضرت خواهر عثمان ناردی شفاعت کردند و بطریق
 ایشان حکم مغفرت انکس شد رکن من سرخ شد و بر حال خود اند و لفظ الحمد

نشد از زبان من بر آنکه یاد مردم بدین بود حق تعالی او را بخشید و از عذاب بر خدای
پرسید که حضرت محمد را معین الدین چیست بعد از تمام این کلام چشم مبارک تو را بر آنکه
و فرمود که خود را بپای کسی که نیکو کاری باشد بکنی کار است تا ملکوت در حیات
و با خود تمامه و فرماید و از توبه اندامی خوش حال نماید باید که هر یک
شوی که او بگوید باطنی لیسکه در نهاد خدایا و توبه و پشیمانی به صاحب عشق و در
و کوز بود و سلسله بر آن موقوف نیز داشته باشد که غفلت از آن تراغیث شود و راه
و که مقصود از توبه آن است که شایسته شخصی را صاحب مقام باشد و در شکر و کمال
و حافظه را بدو و سلسله بر آن نیز دارد اما سلسله از عشق الهی در دل او بود و هر یک بر آن
و چشم در نشانند و در میهنه سوز عشق الهی در دل او بود و بجز به اصلاح باطنی بر تربیت
مرشد کامل پوخته باشد و با استقامت حفظ قلوب دائم الحال عند الوصال قیام و توفیق
نرسیده باشد پس این چنین شخص میرسد که در دست نیت کاران میرد و در خوان می باید
نی حافظه قرآن می باید صاحب دردی و روشنی جان می باید نی حافظه قرآن می باید
در بیان صلوة مجازی و صلوة تحقیق صلوة مجازی الرکعت که بوقت
نماز بقیام و توفیق و رکوع و سجود خفا که خلایق و عوام الناس در ساجد شده اند میکنند
و نماز سجود و عین و ذوالاقل از عبادات و فضیلت کجاست ظاهر در شایسته اسلام بر ساجد
میدارند و میکنند از نماز تحقیق در افعال خلایق از عوام الناس شکست بجز از اولیاد
کبار و عاشقان حضرت و کار و اصلاح حق ادا کردن نمیشوند و عوم نیز برود و نیت

در غیبه

کلیه خبر

در

در

صوم که در صوم تحقیق صوم مجازی است که چنانکه مردم عوام الناس از صوم تا شام نیت بگذرد و حق
یا ذوالاقل از اهل و شرع جمیع احکام میکنند و بعضی روز طیب میدارند و بعضی تا روز شنبه مقدار
یکدم آن نیت دارند و زیاده هیچ بخورند و صایم القهر می باشند اما ازین روزه مجازی و
صلوة مجازی هیچ اثر موقوف حق تعالی حاصل نمیشود و اگر چه لطیف بر روشنائی اسلام اما
در شایسته خلق این عبادات را می تمام است بعد از اصلاح باطنی لیسکه در نهاد خدایا و توفیق
نور و بوقت بپوشد که در او صوم تحقیق نیز از عوام الناس شکست بجز از اولیاد کبار و
عاشقان حضرت و کار و اصلاح حق ادا کردن نمیشوند و عوم نیز برود و نیت
جمع تحقیق مجازی است چنانکه مردم عوام الناس از صوم تا شام نیت بگذرد و حق
بگذرد و طواف کعبه یکبار و بعضی بن المروة و الصفا میکنند و صاحب که بر خط باشد می پوشند و بی
میدانند که از صوم تا شام در یکجا می باشند بعد از خلایق می شود و بعضی نور اهر صیقل و صند سگانه
در یکجا می سرگردانند و بعضی می اندازند از طواف کعبه تحقیق غافل اند و کعبه تحقیق را نمی
نشانند چنانکه بنی علیه السلام فرمود است قلک المؤمن کعبه الله و بیت الحقیقه در آنکه
شرط نیت از طواف کعبه تحقیق غافل شوی و کعبه سگی از اذیاد بعد از توبه فرمای چنانکه بعضی
عوم برای حج مجازی در راه خشک و بخت است که در شایسته و مانند کشیده می رود و بعضی برای
در بار و حجاب را بپوشانده و بخت است که در دست کرده و پشت هوا و در بار و عرق نشین
می برند و محتشای بسیار و محتشای بسیار میکنند ای قوم حج رفتن کجاست که سید
مستحق چنین جاهت بماند بماند مستحق تویم خاز و دیوار دیوار در بار و سرگشته شما
در چه می خواهید بماند ده بار ازین خانه برین بام بماند این خانه لطیف است و شایسته

صوم که در صوم تحقیق صوم مجازی است که چنانکه مردم عوام الناس از صوم تا شام نیت بگذرد و حق یا ذوالاقل از اهل و شرع جمیع احکام میکنند و بعضی روز طیب میدارند و بعضی تا روز شنبه مقدار یکدم آن نیت دارند و زیاده هیچ بخورند و صایم القهر می باشند اما ازین روزه مجازی و صلوة مجازی هیچ اثر موقوف حق تعالی حاصل نمیشود و اگر چه لطیف بر روشنائی اسلام اما در شایسته خلق این عبادات را می تمام است بعد از اصلاح باطنی لیسکه در نهاد خدایا و توفیق نور و بوقت بپوشد که در او صوم تحقیق نیز از عوام الناس شکست بجز از اولیاد کبار و عاشقان حضرت و کار و اصلاح حق ادا کردن نمیشوند و عوم نیز برود و نیت جمع تحقیق مجازی است چنانکه مردم عوام الناس از صوم تا شام نیت بگذرد و حق بگذرد و طواف کعبه یکبار و بعضی بن المروة و الصفا میکنند و صاحب که بر خط باشد می پوشند و بی میدانند که از صوم تا شام در یکجا می باشند بعد از خلایق می شود و بعضی نور اهر صیقل و صند سگانه در یکجا می سرگردانند و بعضی می اندازند از طواف کعبه تحقیق غافل اند و کعبه تحقیق را نمی نشانند چنانکه بنی علیه السلام فرمود است قلک المؤمن کعبه الله و بیت الحقیقه در آنکه شرط نیت از طواف کعبه تحقیق غافل شوی و کعبه سگی از اذیاد بعد از توبه فرمای چنانکه بعضی عوم برای حج مجازی در راه خشک و بخت است که در شایسته و مانند کشیده می رود و بعضی برای در بار و حجاب را بپوشانده و بخت است که در دست کرده و پشت هوا و در بار و عرق نشین می برند و محتشای بسیار و محتشای بسیار میکنند ای قوم حج رفتن کجاست که سید مستحق چنین جاهت بماند بماند مستحق تویم خاز و دیوار دیوار در بار و سرگشته شما در چه می خواهید بماند ده بار ازین خانه برین بام بماند این خانه لطیف است و شایسته

[illegible]

موز

02

[illegible]

مفتی

20

200
700

1910

03

این سخن نیز بر آنکه در آن بر سر ایشان نهاده اند و چون که بعضی از آنها را هیچ خبر از این
 سید عالم ندیده اند و بعضی از آنها را خبر نیست و اما آن که در دنیا آمده اند و از سید عالم
 اطلاع دارند و بعد از جواب بدین سوال که **این سید عالم** ایشان را از آن جناب خبر می دهد
 و می گوید که این سید عالم را خبر می دهد که در هر حال خداوند را یا خداوند را و خداوند را و خداوند را
این سید عالم را خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد
 شوند و بعد از آن که این سید عالم را خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد
 و از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد
 این سید عالم را خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد
 و نیز از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد
 و از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد
 و از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد که ایشان را از آن جناب خبر می دهد

بَلَدًا مُبَصَّرًا وَنَافِلًا حَرْبَ الْيَدِ مِنْ خَيْلِ الْفَرَسِ

ای معرفت با دوازده سینه و دوازده سینه است که در هر سینه یک سینه و یک سینه
و میگویند که در هر سینه یک سینه و یک سینه است که در هر سینه یک سینه و یک سینه
الباقی استان قوت را در میان نمی بیند و میدانند که در هر سینه یک سینه و یک سینه
میکنند و از سینه و قوت استان قوت را در میان نمی بیند و میدانند که در هر سینه یک سینه و یک سینه
بست سوزی از زلات من نیست می کنند که باطن بر میساند و در آن سینه یک سینه و یک سینه
در صورت حقیقت می بیند که باطن بر میساند و در آن سینه یک سینه و یک سینه
چند نفر که باطن بر میساند و در آن سینه یک سینه و یک سینه
با فنی پیوسته می بیند که باطن بر میساند و در آن سینه یک سینه و یک سینه
و در هر سینه یک سینه و یک سینه است که در هر سینه یک سینه و یک سینه
و در هر سینه یک سینه و یک سینه است که در هر سینه یک سینه و یک سینه

خداوند

خداوند میگوید و از هر سینه یک سینه و یک سینه است که در هر سینه یک سینه و یک سینه
و میگویند که در هر سینه یک سینه و یک سینه است که در هر سینه یک سینه و یک سینه
الباقی استان قوت را در میان نمی بیند و میدانند که در هر سینه یک سینه و یک سینه
میکنند و از سینه و قوت استان قوت را در میان نمی بیند و میدانند که در هر سینه یک سینه و یک سینه
بست سوزی از زلات من نیست می کنند که باطن بر میساند و در آن سینه یک سینه و یک سینه
در صورت حقیقت می بیند که باطن بر میساند و در آن سینه یک سینه و یک سینه
چند نفر که باطن بر میساند و در آن سینه یک سینه و یک سینه
با فنی پیوسته می بیند که باطن بر میساند و در آن سینه یک سینه و یک سینه
و در هر سینه یک سینه و یک سینه است که در هر سینه یک سینه و یک سینه
و در هر سینه یک سینه و یک سینه است که در هر سینه یک سینه و یک سینه

و قوت

بسم الله الرحمن الرحيم
 قَبْلَ مَا وَفَّقُوا عَلَى جَنَّتِهِمْ وَمَقَلَّتْ فِي حُلَّةِ الشُّهُوبِ
 وَفِي أَرْضِ رَيْنَا مَا خَلَقَتْ هَذِهِ الْأَطْلَافُ جَدِّهِمْ وَمَكَرَ قَلْبُ
 الْمَوْتِ مَكَرَ اللَّهِ تَعَالَى وَغَرَّبَتْ لَكَ الْأَعْيُنُ مِنْ رَمَضَانَ
 تَعَالَى وَشَدَّ لَهَا حَبْلَ بَرْكَ خَوَارِجِهَا تَعَالَى وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا
 وَنَوَّارِهَا جَمِيعَ رِزْقِهَا وَبَارَكَ لَهَا فِي رِزْقِهَا وَبَارَكَ لَهَا فِي رِزْقِهَا
 أَنْفَكَ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ تَعَالَى فِي الْأَعْيُنِ تَعَالَى
 الصَّلَاحَ بِالْمَعْنَى الْمُحَقَّقَةِ قُلُوبُكُمْ بِالْحَقِّ وَالْوَعْدِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِكُفِّهِ كَرَامَاتُ بَدْرٍ وَأَوَّلُ الْهَلَاكِ مِنْ تَعَالَى وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا
 قَبْلَ بَيْتِ بَيْتٍ قَبْلَ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ
 كَمَا وَفَّقُوا تَعَالَى وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا

كُنْ

بِسْمِ اللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 فِي الدَّارِ بَيْنَ كُفِّهِ وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا
 أَنْفَكَ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ تَعَالَى فِي الْأَعْيُنِ تَعَالَى
 الصَّلَاحَ بِالْمَعْنَى الْمُحَقَّقَةِ قُلُوبُكُمْ بِالْحَقِّ وَالْوَعْدِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِكُفِّهِ كَرَامَاتُ بَدْرٍ وَأَوَّلُ الْهَلَاكِ مِنْ تَعَالَى وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا
 قَبْلَ بَيْتِ بَيْتٍ قَبْلَ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ
 كَمَا وَفَّقُوا تَعَالَى وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا وَتَقَبَّلَ مِنْ رِيَّادِهَا

حضرت غاروق بخدمت بی بی شکوه او پرسیدند که توفیق حضرت محمد بن ابی بکر
 بوی کباب بریان از خانه شما بود و وقت سخن بگویند چون حضرت صدیق الزین
 را از خانه بیرون بردند و از آن بوی کباب بریان خانه نیده است برین بگویند
 بوی حضرت بی بی فرمود که حضرت صدیق را در آن خانه خوش و طربت بوی کباب بود
 و برین شب ایشان بخواهی شد از شام تا صبح بزرگ فوجی آمدند و از آن بوی کباب
 الوداد قیام و قعود و در اصلان باطنی میگویند می بود و چون وقت سخن شد
 از غایت آن لغای ابی سید را برین بگویند و در آن کبریا آمد و از آن بوی کباب
 بران در آن آن بوی کباب برین بگویند و تمام خانه آن بوی کباب معطر
 میشد حضرت ابی بوی کباب بریان آنان جهت می آمد که بگویند
 از سوز و درد الهی و در آن بوی کباب بران از غایت عشق در آن محبت
 حق تقابل شده بود چون حضرت غاروق این سخن شنید فرمود که

سبحان الله

سبحان الله من تمام خلق را شایسته کردم و بوی کباب معرفت حق سبحانه و تعالی
 نمودم و چون از آن بوی کباب شسته من کربان شد و سوز الهی فتنه است و چون
 از غاروق چون طربت و عشق الهی امعانته کردند و در آن از شوق و از دنیا
 بود و از آن بوی کباب بران از آن بوی کباب شسته من کربان شد و سوز الهی فتنه است
 و توفیق بگویند **و** توفیق بگویند که در آن بوی کباب شسته من کربان شد و سوز الهی فتنه است
 چون حالت حضرت **و** توفیق بگویند که در آن بوی کباب شسته من کربان شد و سوز الهی فتنه است
 و سوز و درد الهی را در آن بوی کباب برین بگویند و در آن کبریا آمد و از آن بوی کباب
 بران در آن آن بوی کباب برین بگویند و تمام خانه آن بوی کباب معطر
 میشد حضرت ابی بوی کباب بریان آنان جهت می آمد که بگویند
 از سوز و درد الهی و در آن بوی کباب بران از غایت عشق در آن محبت
 حق تقابل شده بود چون حضرت غاروق این سخن شنید فرمود که

سبحان الله

انما من صبح شده و از حضرت **ع** نقل شد که در وقت غروب
 شمار این آیه را در حق دست داد است که ملک تو با ترک میباید و این
 و نماز را میگذاردی به مثل شهادت و سایر عباد که پیدا شود و یک سال به
 خدا بجز از شب بیداری که در روز اگر کعبه بخفت کنایه از شدت محبت حضرت خدیجه
 سخنهای ایشان شنیدند در کربلا شدند و مودت که در عاشورا الهی علیه السلام است
 و عشق و محبت حق تبارک و تعالی است که از این محبت معجزه در روز و شب
 من گزاری چون این است که در صغیر که گفته جان بهم خرد و میگذارد و پیش
 شده و مضطرب حال شده و بر کس را بی مبارک حضرت خدیجه را که گفته
 و گفته که جان من مضطرب حال شود و میگویم که مثل شاهان و امیران است و شمار
 برای خدا است خود را بخوار و بر خلق الله تعالی شفقت بکنید **ع**
 علیه السلام تعالی **الاشوا الله و اشقوا** یا امیر المؤمنین یا ابر

شما

شما بیک سال از آن که در آنجا از خلق الله بر حال من بشتید یا امیر المؤمنین
 در دست نه جلالت ایمان من الله و الله یا یسبغی الی ما که در محبت
 پیدا و نه از قیام و توفیق چه در نور و چه در حقن پیوسته بجز با حق بشتید
 بهما حضرت **ع** یعنی الله و ذکر ال مبارک ایشان بعضی چیزها است
 الهی بدلی هم نظیر پیوسته شغل و بوی و کسیر ایشان هم یکس را معجزه نمود
 حضرت **ع** یعنی الله و نه از آن که گفت که در میان ما این از شما که در دست
 پس عشق و محبت الهی مثل همین است که از امیران است که در کربلا
 محبت پیدا نمایی بهر شکر که از شماست بهر حضرت **ع** و از این نظر
 و اگر در خلق شفقت و رحمت که در آنجا امیر المؤمنین **ع** و حضرت **ع**
 الله تعالی و این که قبول کردند و در دست بر حال خود جاری کردند و بعد از این
 نبش و خدا و رحمتی جلالت است از مشغول شدند **ع** الله و در مشغول

و سوز و محبت الهی هستند و از غایت سحر خدا می آید و این را در این عالم
 بزرگوار است. **پیش از این** عمل مرجان از عرش و از دست الهی است
 و مقام ایشان از بهشت چنان گفته اند که **خاک** است
 یعنی مقام ایشان در عرشان همیشه نزد خداوند اکبر است
 مردان خدا خدایان می باشند. لیکن از خدا جدا نمی باشند
 کسی که عشق خداوند الهی است. **پس** حال است که عذای نیست
 و **داده** بهیچ وجه مرض خدای نمی باشد و بهیچ عشق نیست از خدای
 بر سر او عشق و محبت الهی است **لما خلقت الافلاك** و میگوید
 اسم را در فرموده و این هم بر از عشق است **یعنی** که عشق و محبت الهی
 نباشد و در این حال عند الوصال سبانی در این عالم ثبات پیدا و نهاده
 قیام و قیام یکسره به جذب السلاج بالنیق نماید و او را حاصل حقیقی می کنند

بگویند

بر چند که او را در دست حضور است و جای آوردند **سالك** است
 عاشق حضرت زلال این نیست شریک خود که در دست است که در دست
 ایستاده و او را در دست است و **مستقیم** و مستقیم کرد و **سوز**
 پس چه سبب از میان بر دارند و جمال از جمال در دست آورند
 که قول عشق گشتی و از زمین تا آسمان جمله جهان بر نور بین
 این جهان بهیچ گشتند و میماند و در این عشق شد و نشان در بین
پس چه در میان عشق و محبت الهی و زمین و در دست حقیقی
 که کشیدن و از دست نیست و در همان در دست الهی است
المجال و محبت **الانوار** که در جهان و تو را بهیچ **فرموده** و از
 را فرموده است که **لما خلقت الافلاك** و محبت است که **الانوار**
خلقت الافلاك یعنی محبتی بود من گنج پوشیده پس در دست

من اکثر ائمه هم من خود را پس از خود را من خلق را میستایدند و خود را
میگویند و از غیر اینها و خلق را بر جمال خود عاشق گردانیدیم و در این
بر سیر عاشقان بنا نهادیم و خود را دوست داشتیم که من خود را دوست
الحديث القدسي ان الله يحب المجتهد في حبه من خود را دوست
مقید که جمال دارد از هر دو جمال دوست و بر صنعت جمال از هر دو قوی که
اوست بر خود اوست که از هر دو قوی اولی به تسلسل بر خود مقید
ثانی به خود من خود را دوست مدعی که بر جمال خود عاشق بود پس جمال خود را
از هر دو اخفا باشد و میگوید خود را بخود خود و در عاشقان جمال خود
رویه باشد و خلق عاشقان به مالش بود که من خود را دوست و من خود را دوست
من خود را دوست من خود را دوست من خود را دوست من خود را دوست
ست که عارف نیشوی و از مقید راه بطلان نیشوی و درین علم نورانی

25

[illegible]

اندر جهان الهی سوخته شده است و از حشمت و عظمتی پرورده گشته
 و بقیل سیه آن بر تو اثر شفا یافته است از آن جهت او را در هر روز
 میدارند و قیمت قدری بخور از **کافور** اگر دلی از شمع حق سوخته
 و در پی مشق روزی باشد و بعد از آن در میان خدایان از کمال
 نماید و تا در حشمت و عظمت بروکت پر و خلاق المذبحانی قدوس
 بیاید و معنی این حدیث من الله فی هذا الفل ایضا الفیض و روح
 فقیه فی الله و در این **کافور** مراد از این فقره فقیه حق است
 تا رسد و بر هر که کثرت و معنی فقره حقیقی است که محتاج بود و در کمال
 رویت حق و مشتاق شدن به حال محبت هر چند که بسیار بنیاد و کمال
 باشد و چون محبت او تمام از زبان و خبر نباشد چه دایم الحال حد
 انوار با مشتاق محبت الهی حاصل و علی دل خود را بسته دارد هر چند که

ارزانی

در پیش
 بختی که سید و در کبریا و هم ذات لیل و خلعتا بخار و در محبت حق
 به نفسی استقامت میدارند و کثرت در حق میورند و کمال کمال
 اشتیاقی که در نظر این **کافور** را با هم شده که در حق است
 لیس الفقیه عند فی من لیس فی الله شیء فی الله الفقیه کمال
 که اکثر فی کمال شیء ایضا فقیه است که صاحب تصرف و ولایت است
 و در کمال شاک او شاک به شاک میگویند این و آن به شاک هر چه خواهی کن
 ای **ارزانی** چون عاشقان صادق در فقره حق مستقیم میشوند و فقره حق
 را در دیگر نمیکند و حق که سید و خلعتا حق سید و خلعتا در ای پیر و پیر
 حق و بزرگ میدارند و در هر روز از جود و عید و برالیا و یارت الهی است
 و در کمال قبول میدارند و خلعتا بزرگ است و در هر روز و هر روز
 انفسه حق و حق و انفسه حق و حق است

و احکامش و مهورت من از من هم شده چون آن شخص سخن میگوید
 بشنید متعجب حیران بماند **ای** در عاشق و طالب صادق از این
 وجه بر محبت در عین معشوق میگردد و از نهایت فراق بکمال
 معشوق از هوش خود میبرد **ای** پادشاه فقیر پس بدست لایق بوش
 رسیدن نتواند **ای** اگر مستیانی در عشق و محبت حاصل کنی
 هیچ دایم الهی عند الوصال پس بانی دل خود را تمام ذرات پیدا و نهاده
 قیام و قعود را پیوسته بجزایر صلاح و برکتی در سر خجسته الهی بگشاید **ای**
 طالب صادق را باید که مسافرت علم را بری را ترک کند و هیچ پناه
 بهیوی سیر بلاده و او را نازل بر کند چون که از مسافرت خطرات
 نفی و شیطانی بسیار حاصل میشود و بر ایشان نهایت نیکو بجاورد
 بکمال نهایت تشویش سقر رسیدن و سپهر خاطر سالک می افزاید

پایستی

و پایستی دل بکار استغایه ایچ دل بسوی غیر سرود در محبت
 خدای عزوجل خلل میشود که **ای** نفس و نفس و لو که
 نیکو از غیبت **ای** نفس است که چون حضرت شیخ **ای** شکر
 کج مسو سچان چشتی بهجت حضرت شیخ قطب الاقطاب
 العارف قطب الدین اوشی چشتی پیوسته اند و در محبت جلیله
 ایشان در آمدند بنده کی حضرت شیخ قطب الاقطاب قطب العلم
 فرمودند که ای برادر من قطب مسافرت علم را بری بسیار
 اندرین مسافرت علم را بری بسیار درین مسافرت هیچ حاصل
 نیست الحاصل دل خود را از هوس مسافرت خالی کن و گوشه نشین
 پایستی بهیچ بر که تمام ذرات پیدا و نهاده را قیام و قعود را پیوسته
 الهی پیش تا حصول هر دو بهمان در دست تو آید **ای** سوزن

در ره عشق چنان دلش تن خویش حاصل نیست و بر لب
نماند آن و پوشیدن آید در ویش معرفت حق تعالی آید
یک عشق معرفت من از راه دل می کشد بر لب که دل را همیشه در
راه عشق دارد و بهر بیت مرشد کما ید الله **ایمان** کار بهر
بهر و آسان نیست بسیار مشکل است که دم از ذکر او غافل نرود و هرگز
ساک قدم از راه ذکر بهفت نبرد **وای بر سر** عشق از غفلت کوشش
پس فقر حقیقی بر پیش در مسافت بلع کوشش بهر آنکه عشق بر تو
آرد و خوش چیده اند که کار از سر پیش یعنی بهر پیش کوشش **سحر**
عشق حرز زین در کارهای بزرگ عاشقی کاری بقایب مشکل است
بسم الله الرحمن الرحیم و فضیلت سلف مجذوب بر خود
فقط بهر آنکه جز لب الله است و شکر علی همیشه که جز به آن که

بگوش

بگوش سالك بجانب حق تعلق کوشش دارد و حاصل معنی جذب است
و این مراد از جذب به حق تعالی است به کوشش کردن حق تعالی مرشد خود را
خویش کرد از جانب عشق کوشش به کوشش عاشق بهر چه میسر
ایمان بر لب بر دو نوع است یکی جز به بر سطر دوم جز به بی واسطه
جذب به سطر آنست که حق تعالی چون می خواهد که بند را به عشق و محبت
خود صیقل می کند و در دل آنکس اندازد و او را چندان استقرار می یابد
که او را بهر آنکه مرشد حاصل میشود و مرشد را می و با هم میرسد پس
ترتیب او در حسابی دل بکار رسم ذرات لیل و نهاران پیوسته بخیزد
اصلاح باطنی بخوبی میرسد و در عین حال اندک و کشف میشود به تکمال
جذب خویش و بکار او را می آید و میرا از حجاب غفلت **سوی** علیه السلام
به جذب احسان بخیزد و محرابش را از راه اشک بر کند و هر یک را تقنین می نمودند

بهر چه کس تاثیر نیک و بد و هیچ کس استقامت غیر سید چون در جانب
حق سجده و تعالی حکم شد که ای **سید** منظور حال جزیر جذب تو در این
بجای کمال نرسیده است کامل میسر نشوی و چند روز دانی و ترتیب
جذب خود را بجمال نهایی الهام مردم را ارشاد کنی و بر استقامت سیدین
توانی حضرت **سید** علیه السلام گفت که یا الهی می شد که این کجایم و کی می
کم حضرت مزبور و اعلام شایان شد که ای **سید** حضرت خواهر حضرت علی
بغیر استقامت رسید است و تعجب تو بدوست یعنی پیش از برود و تحقیق
حالت **سید** علیه السلام در پی خواهر خود شد این من ملاقات کردند و صحبت
ایشان اختیار کردند و در ترتیب جذب ایشان در آن معیت حضرت **سید**
پیش از صحبت خواهر **سید** علیه السلام بوقت عصر صداره از آن **سید** میفرمود
چون در ترتیب حضرت خواهر **سید** در آن حضرت خواهر **سید** این زمانه قیام

در این

اصول

اصول ^{با حق} است پس بی تردید که هر کس ذات خفایا و تدابیر با حق و تعالی
پیوسته باشد که الهی در جوار او بعد از چند روز خبر بایشان میسر شود
رسمانند و برای ارشاد کردن دیگران از اذن و اذن چون حضرت
سید علیه السلام کامل الحاصل شد حضرت خواهر **سید** علیه السلام فرموده
که ای **سید** هر وقت عقد وادیت کن الهام حضرت موسی بر تو
خواهد **سید** علیه السلام مردان و تقاین کن گرفته شد و هر یک با جذب
حق استقامت میرسانید **سید** این جزای حق که سلوک با
ترتیب مرشد کامل استقامت میرسد اکثر اوقات بسوی حق
و صاحب این جذب را جذب خوب سالک میگویند خواه سالک چه خوب
میگویند اما اصل جذب حق تقدیم دارد تا آنکه جذب از وی جانب نباشد
کس در سلوک آمدن شوق اند و او هم منزل شانه ای **سید** علیه السلام

حق تعالی از ایشان که در نشو و نما و عیال از ایشان برده حق زود **کاف**
سبحان الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
 نیست و آنکه عذاب عظیم **و چه به سوز سوز است که یک یک**
 از بندگان خدا تعالی بسوی خود را می کشد و او را حجت تعیین می کند
 کامل فی الله و از خود بی خبر و از خدا بی خبر و بی خبر از ایشان
 کامل تعیین یافته اند و از خود که تعیین یافته اند صاحب این خبر را غرض
 فقط می گویند **و چه** در میان مشایخ آمده که در مشاهده حضرت و در مشاهده
 نفس حق سبحانه و تعالی است که بگوید سالك را چنان می بیند که در مشاهده فقط
 زیرا که از غیبه و سالك که در مشاهده حضرت و در مشاهده فقط
 رسید و دیگر از انوار الهی می رسد و چنانکه حضرت قطب العارفین
 اعلام خواهر **و چه** حسن بختیاری پشتی قدس سره در مرقه خود آورده

از کمال

آنکه چون من بایر خود حضرت خواهر **و چه** عارفان مشرف بشده
 و در میان او ششم حضرت خواهر **و چه** عارفان در دست فقیر **و چه**
 گرفته روی بسوی ایشان کرده فرمود که ای **سید العارفین** ترا جدا
 رسانیدیم پس بعد از آنکه فیصل فرموده ایشان نظر فقیر معین الدین در
 چون ساعت آخر شریقت الشری افتاد سه فقیر معین الدین را بخت
 مبارک خویش گرفت زیرا که در آن کعبه نهاده و فرمود که اگر از این
 تعلق از اینجا نجات ده که معین الدین را قبول کرد پس من هم ترا قبول دارم
 گفت که از خود که **و چه** را قبول کرد و هم چنان که حضرت خواهر **و چه**
 در روی دست فقیر **و چه** گرفته و شمشیر بر کشید و چه به صبح
 باطنی و جسمانی دل بزرگ است که از آنها قیام و قیود چه در خود
 و چه در خفا و چه در بطن و چه در شستن و چه در حوائض یعنی در جمیع احوال

بودن پرستیده بکلی ای من و الله فرمودند فقیر معین است یکم خدمت
 خواهر عثمان عادلانی که هم و بزدی حضرت پیر در سینه چون انکه کتب
 سوار کرد و در شهر دبی آمدند و مشغول بودند در مسجد مشکف مشکف مشغول
شماره پیکشتاوی آید و در سینه و سلفیت خواندند سینه بر کوه حضرت
 خواهر عثمان در من شکر کرد و او را دو تملیق پس با فی اوس بر کوه حضرت
 ایستادند و قیاما و قعودا بپوسته خیزد مشغول و قیامت الهی بر او جاری فرمود
 و در سینه و حضرت پیر در سینه خواندند و عثمان در فی خواندند و بیکر است
 و فقیر معین اندر آن فرموده که تو در هر سینه مشغول شمس الهی در سینه
 که در جهز به خود استقامت که در جهز و کرامت سینه بعد تو در جهز
 خود خوانی که در جهز بر ادم شمس الهی در سینه مشغول و سینه استقامت که
 و کرامت و کرامت بیوست فقیر معین بر کوه پیر در سینه حضرت خواهر عثمان

شماره

در سینه در آنجهز تمام گرفت **شماره** و در سینه حضرت قطب العالم
 حسین امین بیکانی پیشیت قدس الله سره و در سینه حضرت
شماره که چون حضرت قطب العالم خواهر عثمان الدین حسن مجتهد
 پیشیت بنوا را از نظر بنوا را از نظر بنوا فرمودند و در پیشیت بنوا را از نظر بنوا
 به خود نه حضرت که حبیب الله صلات فی حبیب الله و الله
 قبل از این را خواندند و در سینه حضرت پیر در سینه **شماره** این چنین خواندند
 که در سینه ایشان خواندند و در سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 و در سینه خواندند و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
 ایشان در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
 سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
 او را که در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه

ثانی ملازمین و سلطان قید و غیره و اما از ایشان که سر عریض
 و تنهای حاصل کردن نمی تواند **این** را هم حق سبحانه و تعالی
 لغت و از آنکه کوه از دل خود را صاف کنی پس سر حقایق با به جوی
 کوهی **این** را هم سر از غیب و بان فقط روز و شب فراز ایشان
 که کوهی با ایشان را همین طور ترا بر تن را به یعنی خبر و نسبت مرشد
 جذبه عشق و نسبت ای حاصل نمیشود ولی قصد و بی منت و عشق و ای
این تا آینه دل با تو صفائی برسانی **این** را هم سر از غیب و بان
این را هم سر از غیب و بان **این** را هم سر از غیب و بان
 برای خدمت مرشد که در بر گرفته و عمل کردن و با او مراد و کشتن بدان
 از کشتن است **این** را هم سر از غیب و بان **این** را هم سر از غیب و بان
 حضرت رسول الله علیه السلام و السلام با صاحب خود نشسته بود

و از یک

و در باب سخاوته این حدیث فرمودند **این** را هم سر از غیب و بان
این را هم سر از غیب و بان **این** را هم سر از غیب و بان
 یعنی سخن و دست خدا تعالی است اگر چه فاسق باشد و بنابر شرح خدا
 تعالی است اگر چه نادر باشد چون جمیع اصحاب دین و مدینه و شریف
 و اکثر در میان ایشان انصاف بودند و گفت که با رسول الله چیست
 آن سخاوته که بدان دوست خدا تعالی چشم و بغیر چنان است بخند
 دشمن او **این** را هم سر از غیب و بان **این** را هم سر از غیب و بان
 اصحاب آن چیز است که در دنیا بیدار و عزیز و محترم تر از او چیزی نیست و او
 بسود دوست میدارد و به دشمن بدی و بدی بد کن طاعت و عبادت
 و گفت که رسول الله من از فقر بیدار دوست میدارد **این** را هم سر از غیب و بان
 خدا تعالی سخاوته که رسول الله را هم سر از غیب و بان **این** را هم سر از غیب و بان

زاید است
 و در این باب
 و در این باب
 و در این باب

ذات خدا بخدا را بی چنانکه شهادت است **من شهادت خدا را** چنانکه شهادت است که اگر
بکشم من انگشت را و دیگر انگشت **ای** از سخاوت حق است بهشت
حاصل شود و از حق است دل و جان صاحب بهشت حاصل شود **ای**
بی بی فرق از آسمان تا زمین است درین هیچ نیست هیچ نیست **ای**
اگر مال و جان هر دو را سخاوت کنی یعنی مال بفقرا و او حق و جان و عشق
خدا را یعنی بازی پس کار هر دو یکی و قوت خود را در وی قیامت و حق چنانچه
بشد کی حضرت سلطان **ای** این در حق علی قدس الله سره العزیز که امروز
سر برافروخته و کار مال نداری و شهادت حق تعالی بصورتی است نبوت
قیامت باقی است چنانکه بنویس که سلطان الله بداران از مقبولات الهی
و البته حضرت سلطان محمد الدین ابو محمد **ص** که لای قدس الله سره
العزیز که امروز سر برافروخته است **ای** اگر خواهی که رحمت حق تعالی

علی

تعالی حاصل کنی و در معرفت او قدم زنی پس طلب مرشد کامل را بخواهی
و حاصل حقیقت خویش را بخواهی زیرا که مرشد کامل بمنزله طیب است و حق
و حکیم صادق دارد و ترا در راهی میکند و بر تیرش مردم را فرو میبرد و بهجت است
ای مرشدان کامل درین زمانه بسیار غنی شده اند و لب لعلی را
هر کفره از کراش ترا خلق الله تعالی که پیشانی سکه کفر میدهند و شناختن وی
است از فضل مشکل است **ای** مرشد کامل آنست که پس از آنکه از حق
لیلا و نه را قیامت و قعود را از کفر و شر با پیوسته بل که عشق و محبت با
و جذب اصلاح باطنی بمقام خود بکشف و کرامات رسید و باشد و علم است
که بغیر از محبت خدا اینها را چه چیز حق ترک ظاهر عبادات و نوافل و بیعت
صلوة و صوم و نوافل و تسبیح و تهلیل و ادعیه و از کلاه چهر و دعوت است
ای مرشد کامل باین عبادات ظاهر و باطنی مقید ظاهر نیست یعنی کار بار

آوردن یعنی پاسبانی او را خدا دادن کار عوام و خواهرانیت بلکه
افضل الخ مرشد چون که دل را بزرگ رسم ذات در قید پاسبانی آوردن
در تمام روز شب شکل کار است و از همه یعنی در قید بی پریشانی
گذشتن و بهجت حق تعالی است پس خیل یا رست که از دست بکشم
نیاید و طالع هر کس برین غیبت **ای** مرشد اول آتی جسم جان
است اگر چه ترک کنی برای او رواست چون که در اصل آئینه جان خدا
است **ای** مرشد اول آئینه صاف است که بدست آری تا بدو واحد بنویسی
ای مرشد کامل از جهت پاسبانی دل بزرگ رسم ذات هیچ چیز
غیر از این نیست و از جهت تسکین حسی است و از جهت تسکین
دی که در دنیا است و در عالم بعد از دست و در تحسین و تقبیح چنین
بر گذشتن بلکه تعلق هر دو عالم از دست یعنی این را ندانم از درون

و این آئینه در دست که مشق و توجیه در دست به خدا میسر است چنانکه
حضرت خواهر **ص** الفارابی رحمت الله علیه فرموده اند که چنانکه از این
بسیار کار زن است و روزنه و شمشیر صفر فتن است و دل بدست آوردن
کار مردان است **ای** مرشد اول از دل بدست آوردن آنست که پاسبانی
دل بزرگ رسم ذات و روز شب بکشد و دل بصفا رساند **ای** مرشد اول عشر
از دست چنانکه آئینه را صاف کرده در دست میکشید و انگشت مرید را در دست
بیند و پستان دل را هم که آئینه بصافی رساند و قدر این را بداند و در پیش دارد
آئینه حضرت و صفت کمال آشنایی مطالع کند و عورت خدا تعالی
نمود و در کمال تعالی نهانی محرم را بکشد **ای** مرشد اول از کراش کردن
کار زن است آنست که نماز مقید بقیام و قعود و رکوع و سجده است بر کشتن
کردن یعنی در تمام نماز سه سال است و روزنه نیز برین قیاس است اما در این دست

آئینه

اورا که میراث بر پی چهل هزار است **ای** حضرت مرشدان اهل کمال
 مقید شمس بخیر نای چوین در شهر مکه این پیشه **ای** حضرت مرشدان
 شود و انتقاد تو بر زیادت مدد پس بکنه او غفلت کن بهر او تو
 و ما غمخواران تو **ای** حضرت مرشدان کمال نماز و تقوی غیر ترک کن
 گفتن یقین دارد و گفتن غایت مکن و اگر کلام تو بی فایده از زبان
 ایشان نهد و شد پس بهیچ وجه از ایشان ترش عدوان **ای** حضرت
 کمال بر اینی جز بر انتقاد طالبان کمالی که بکارده اند که در فتنه
 مفلح عقل قدر و نیکت پر چنانکه حضرت سلطان ابراهیم این دو
 چون جدت حضرت تو **ای** حضرت مرشدان کمال و نمودند که ای
 ابراهیم از بهر چه چرخ غلبه برده است و کرده بر سر خود برگی کردن است
 او و چنانکه بدانی حضرت سلطان ابراهیم این دو **ای** حضرت مرشدان کمال

چ

هیچ خطه تیار در ایشان چون طوطی گردن با وجود که پیش بهیچ بود
 چند مشق رسید و در کمال حضرت شیخ **ای** حضرت مرشدان کمال
 و در شهر خراسان و مدنی میگردید و در آن شهر خواج **ای** حضرت
 شمس بود بعد از حق حضرت تو **ای** حضرت مرشدان کمال بر خواجه بنید بود
 آمد و گفت من میگویم که بر تو مرید شوم و شوق کیم و خواج بنید بعد
 رحمت الله علیه فرمود که تو از هر چه این شهر فرمیزی کردی بهر
 بزمه و اشتیاقی که در خواج **ای** حضرت مرشدان کمال که هر چه در من فتنه
 بکنم بهر **ای** حضرت مرشدان کمال که تو توانی که خواج **ای** حضرت مرشدان کمال
 بهر چه فرمادی بکنم بعد تو **ای** حضرت مرشدان کمال که سنان مرشدان کمال
 توانی که گفت آن **ای** حضرت مرشدان کمال در حال غایتی که در آن ترک و فتنه
 چون انتقاد ایشان غالب بر ترسیدند و در غایت بدین گفت و گفت

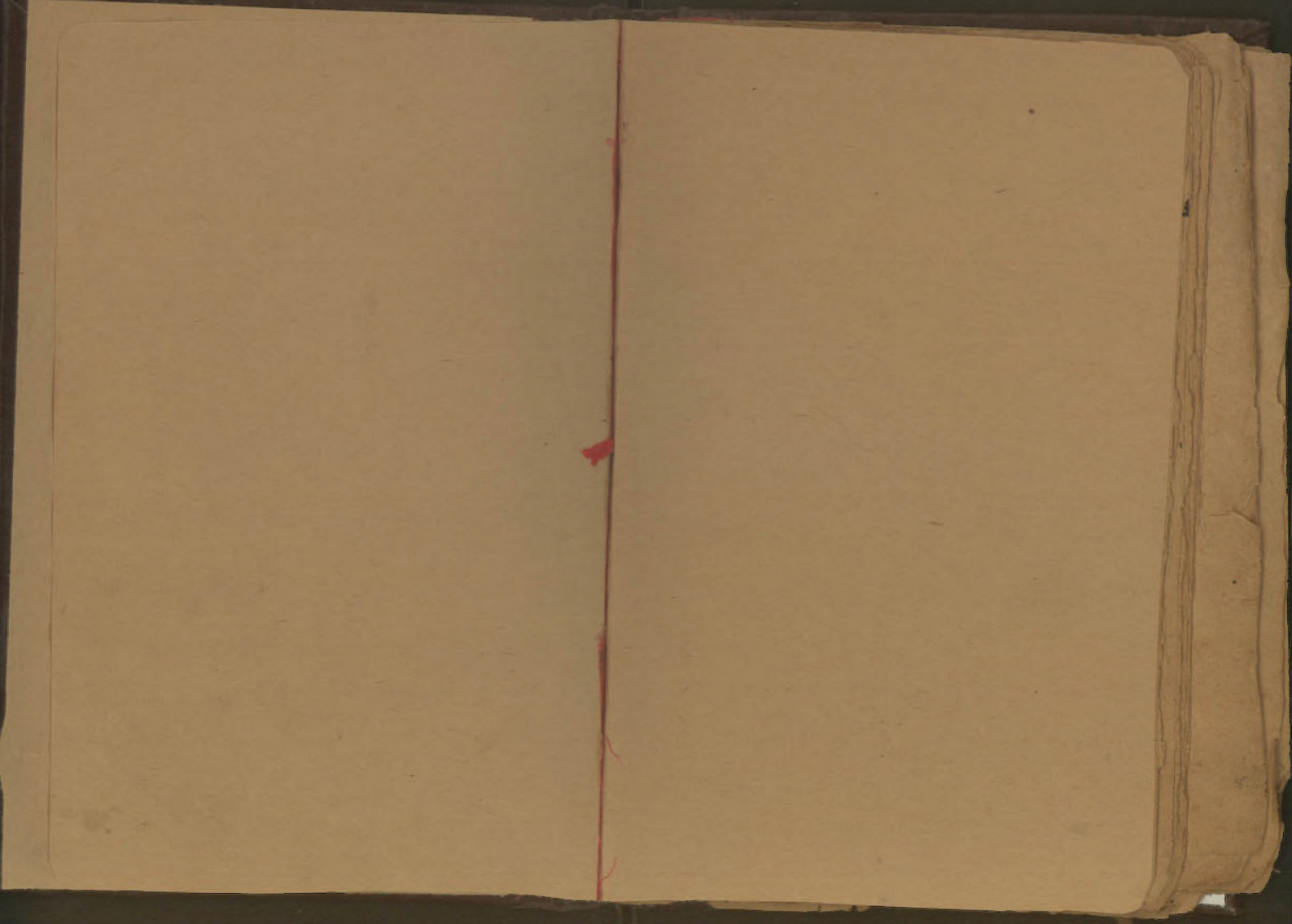
حضرت مرشدان کمال
 حضرت مرشدان کمال
 حضرت مرشدان کمال

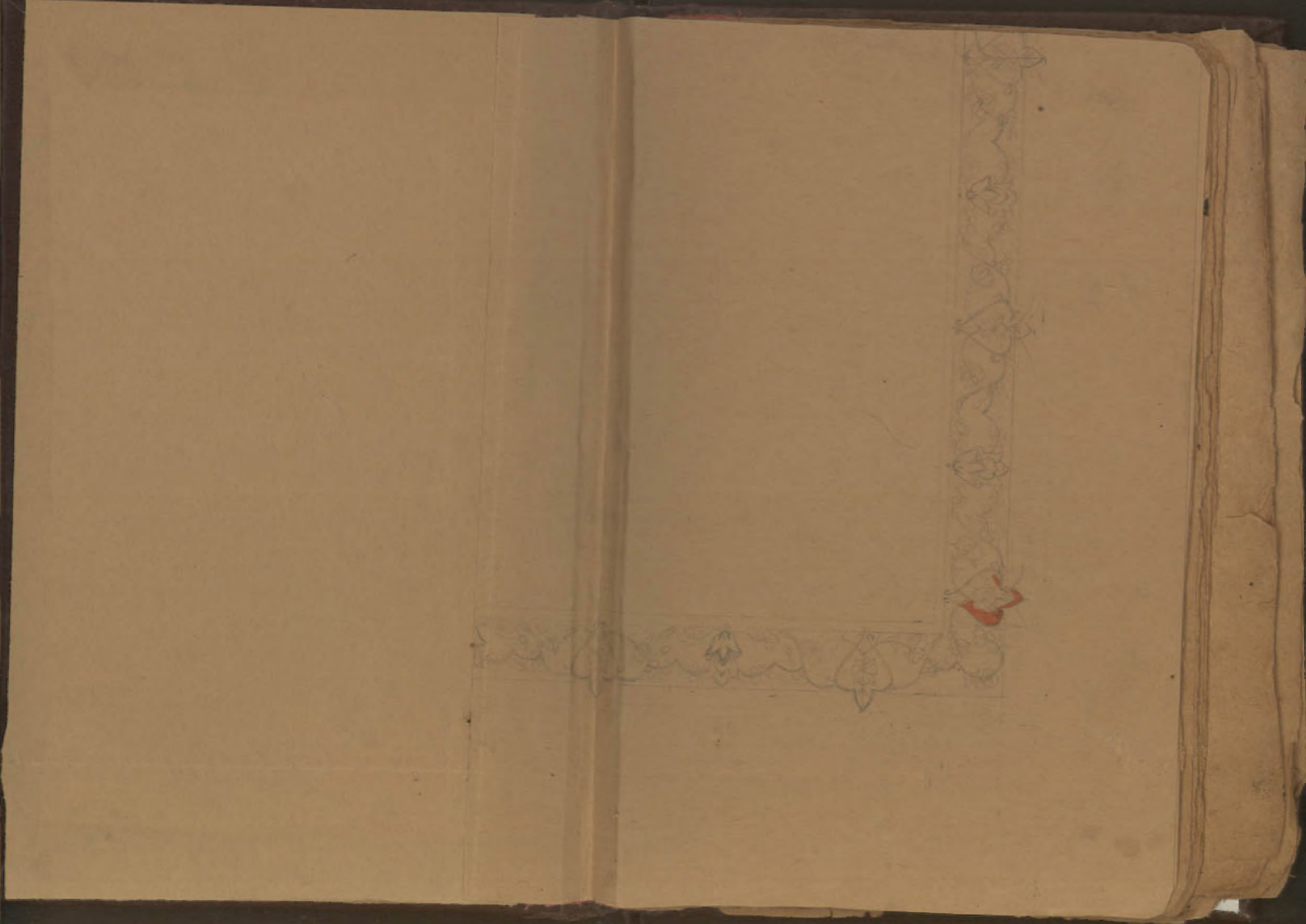
نمایر و ذکر اسم ذات پیوسته بحدیث عشق و محبت الهی حشر شده بفرموده
ایچ است موی که از دست خرم و سر در قفسه بیعت بسته اند معنی او هیچ
 کتب نظریات است آه منقول است طالع که بعد کی حضرت شیخ شرف
 الدین والدین حضرت شیخ **محمد** که خطاب ایشان خدایت
 الله بود و در معدنی لعلی تصنیف خویش بیان کرده است و معنی هر یک
 ادا فرموده اند و این طریق که است موی برین معنی بسته که در کتاب
 که حجاب است از آتش خلق که آن حجاب است و عبارت است دوم دنیا
 که حجاب حق است سیم معنی که حجاب موی بر که این است موی بسته
 اشارت بر آن قطع حجاب اند یعنی قطع هر موی اشارت بر قطع حجاب است
 و بعضی از مشایخ چهار موی بسته نه یکست که کشتنی در آن دکان از حجاب
 روست است از این دکان معنی این باشد که بعضی بر دکان فقره اند که حجاب

در این چهار موی

چهار است بسته که در اندک و شصت کی است پس قطع هر موی اشارت
 و دلالت بسته بر قطع هر عجبی بعد از شیخ شرف الدین والدین حضرت شیخ
محمد که خطاب الله بود و در معدنی لعلی تصنیف خویش بیان کرده است و معنی هر یک
 ادا فرموده اند و این طریق که است موی برین معنی بسته که در کتاب
 که حجاب است از آتش خلق که آن حجاب است و عبارت است دوم دنیا
 که حجاب حق است سیم معنی که حجاب موی بر که این است موی بسته
 اشارت بر آن قطع حجاب اند یعنی قطع هر موی اشارت بر قطع حجاب است
 و بعضی از مشایخ چهار موی بسته نه یکست که کشتنی در آن دکان از حجاب
 روست است از این دکان معنی این باشد که بعضی بر دکان فقره اند که حجاب

[illegible]





۲۶۲
۸۶، ۴، ۲۴